

با مترجمان داستان

با مهدی غبرایی
گفت و گویی کتبی

اپیزودی مستقل از دفترهای مالدۀ لائوریس بریگه

■ خلاصه‌ای از زندگی، فعالیت‌های ادبی و مقدار آثارشان را بیان بفرمائید.

۱۱ سال ۱۳۲۴ در لنگرود به دنیا آمده‌ام و تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در همان جا گذرانده‌ام؛ در رشته حقوق سیاسی از دانشگاه تهران فارغ التحصیل شده‌ام. سال ۵۸ ازدواج کرده‌ام و دو فرزند دارم. چند سالی در دفتر حقوقی یکی از وزارتخانه‌ها کار کرده‌ام و از سال ۶۰ به طور مستمر و حرفه‌ای به کار ترجمه و عمدتاً ترجمه ادبی و رمان پرداخته‌ام؛ جز این هم کار و حرفه دیگری ندارم. حاصل این مدت کار، بیش از ۴۵ عنوان کتاب است که فهرست مهمترینشان را جداگانه تقدیم می‌کنم.

■ انگیزه اصلی شما در روی آوردن به این هنر چه بوده است؟

۱۱ در یک جمله می‌توان این انگیزه را در عشق به خواندن و نوشتن خلاصه کرد. اگر بخواهم اشاره بیشتری بکنم، دوران کودکی را به یاد می‌آورم و قصه‌ها و ترانه‌های مادربزرگ و سپس پدر را... و بعد دزدانه خواندن قسمت‌هایی از چاپ سنگی «هزار و یک شب» و بعدها پاورقیها و ضمیمه‌های مجلات آن زمان، مثل «ده نفر قزلباش»، «پینوکیو» و کتابهای کنت مونت کریستو، تام سایر و... را. همچنین است آشنائی بارمانهای پلیسی و جنائی و نوشتن برخی داستانها. بعلاوه عشق به فیلم و سینما نیز همزمان در من پا گرفته بود، که خود حدیث مفصلی است...

به هر حال آرزوی نویسندگی و فیلمسازی در جوانی، پس از ترک وزارتخانه‌ای که به صورت قراردادی در آن جا کار می‌کردم، بدل شد به ترجمه آثار ادبی و شدم راوی درد و دریغ دیگران. غنیمت است که به گوشه‌ای از ندای این عشق دیرپا پاسخ می‌گویم و می‌بندارم به این طریق به زندگی‌ام معنائی می‌دهم.

■ چه ویژگی‌هایی برای ترجمه خوب و صحیح برمی‌شمردید؟

۱۱ به نظرم ترجمه خوب و صحیح آن است که در عین وفاداری به حس و حال و فضای داستان و حرفهای نویسنده (نه دقیقاً کلمات و جملاتش که حفظ آن در مواردی چه بسا به سلامت زبان فارسی لطمه می‌زند) به زبان پارسی پیراسته و منقح به خواننده - تل شود. مگر این که نویسنده در مواردی غلبه گوئی کند، یا بعمد غلط و یا تعقید بنویسد. به قول استاد نجفی: مترجم در حد توان خود نباید بکوشد اثر را به شکلی ارائه کند که اگر نویسنده می‌خواست به این زبان بنویسد، همان طور می‌نوشت.

■ پیش از ترجمه، برای برگزیدن داستان مبدأ به چه مسائلی توجه می‌کنید؟

۱۱ معیار عوامی را که بخواهم به دیگران توصیه کنم، در نظر ندارم. گاه دهها رمان می‌خوانم و از بین آنها یکی را برمی‌گزینم که با حس و حال و خصیصه‌های روحی خودم جور دربیاید. به عبارت دیگر، تا خود را در اثری بینم، دست به ترجمه‌اش

کامران پارسی نژاد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

گفت و گویی کتبی

همچنین آثار دیگر نویسنده و زمانه او را نباید از یاد برد، اما مقدم بر همه اینها، همان ذوق ادبی در زبان مقصد، همدلی با نویسنده، و بازآفرینی متن است که در مورد آثار غیرادبی می توان این موضوع را حذف یا کم رنگ کرد.

■ شما خودتان در جایگاه خواننده رمان چه توقعاتی از نویسنده دارید؟

برای نویسنده نیز، مانند هر هنرمند دیگری، نمی توان حد و حدودی تعیین کرد و گفت در این یا آن چهارچوب بنویس یا میل این و آن را رعایت کن، زیرا هنر اصیل و آفرینش انسان حد و مرزی نمی شناسد. بنابراین تنها توقع من از نویسنده این است که در آنچه می نویسد، صداقت داشته باشد و داستان از بُن جانش مایه گرفته باشد و آن را از سر درد و دریغ بنویسد، یا به تعبیر فاکتر: به پایش عرق روح بریزد.

■ درباره آموزش هنر ترجمه تاکنون فعالیتی داشته اید؟

اگر منظور آموزش در نهادهای آموزشی، یا مؤسسه ای باشد، خیر.

■ روند ترجمه در ایران را به طور کلی چه گونه ارزیابی می کنید؟

طبیعی است که در یکی دو دهه اخیر با گسترش دانش زبانی و ارتباطات، ترجمه هم رشد و پیشرفت کرده باشد. حتی با گوشه چشمی به ترجمه برخی صاحبانمان دهه چهل و پنجاه - که ما با آثارشان پرورش یافته ایم - آشکار می شود که زبان

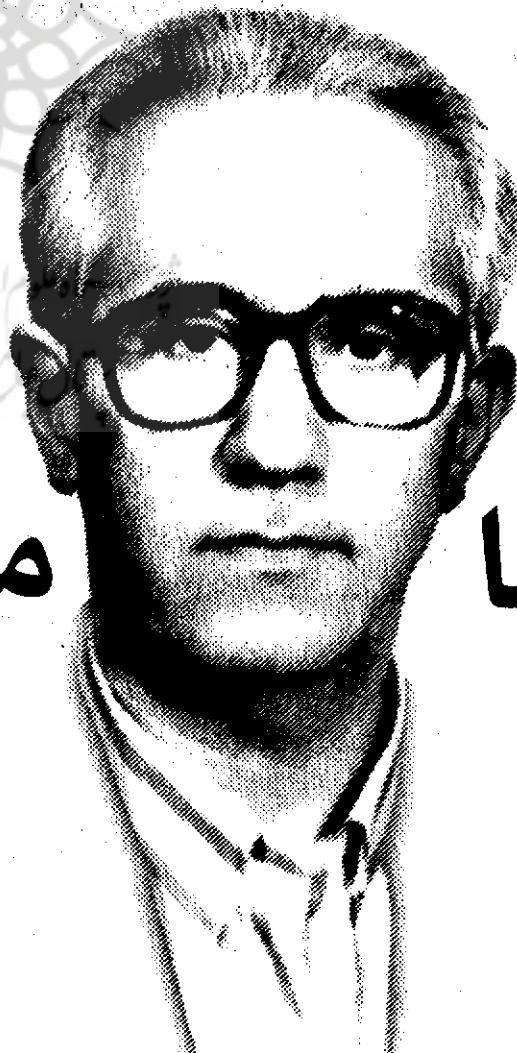
می زبم. یعنی معتقدم: «خوشتر آن باشد که سر دلبران / گفته آید در حدیث دیگران». می گذارم اثر نویسنده جانم را لبریز کند و حرفش بر مغز استخوانم اثر بگذارد و بعد تمنای آن که این و آنم را با خواننده در میان بگذارم، سرشارم می سازد، و آن وقت دست به قلم می برم و می کوشم آن را به بهترین وجهی که می توانم، در قالب واژگان فارسی بریزم. خلاصه، گاه از سرنوشت قهرمانان می گریم یا شاد می شوم و با نویسنده همدل و همراه می شوم و با او آن زندگی را تجربه می کنم و آن تجربه را به زندگی خود می افزایم و به این زنده ام که اینها همه را با خوانندگانم سهیم می شوم و این حال را تکثیر می کنم و جانانه: «رقصی چنین میانه میدانم آرزوست».

■ چه تفاوت هایی در ترجمه متون ادبی خاصه داستان با گونه های غیرادبی وجود دارد؟

در متون غیرادبی نظر به این که قصد بیشتر اطلاع رسانی است، گویا پابندی به متن بیشتر است. مثلاً در متنهای فلسفی و علوم اجتماعی و مانند اینها، منظور نویسنده (با توجه به طیف معنایی واژگان) باید هرچه دقیقتر منتقل شود، اما در متنهای ادبی، داستان و ریزه کاریهای فضا و گاه بازیهای زبانی و فنون ادبی و هنرمندی نویسنده مطرح است، و دست مترجم (به خصوص مترجم زبان فارسی با آن سابقه درخشان در زمینه شعر و ادبیات) بازتر است. البته شرط اصلی، یعنی تسلط نسبی به زبان مبدأ و شرطهای مکمل دیگر، نظیر آشنایی با احوال و

انسانی و مطالعات فرهنگی
علوم انسانی

با مهدی غیرایی



فارسی در ترجمه اصطلاحاً ورز آمده، و تجربیات فراوانی ذخیره شده، و مترجمان امروز (در جای دیگری هم گفته ام) درد سبک دارند، یعنی دیگر به ترجمه صوری و واژگانی آثار بسنده نمی کنند و می خواهند سبک نویسنده را همان طور که هست، بنمایانند، تا مثلاً خواننده نپندارد زولا هم مانند بالزاک یا توین می نویسد. این است که اکنون مترجمان به آثار گرانسنگ و دشواری چون کارهای پروست، جویس، یا ریلکه (که ترجمه بهترین کار منثورش «دفترهای مالده لائوریس بریگه» را جرأت کردم و به انجام رساندم) رو می آورند. ما اکنون کم و بیش پستوانه صد سال ترجمه آثار جدید را داریم. در این جا سابقه ترجمه از زبانهای عربی و غیره را نادیده می گیریم - و این روند رو به رشد و تکامل است. البته همین جا بگویم هیئات که در جهان ارتباطات امکانات مالی و مانند آن به ما اجازه نمی دهد که با برخی نویسندگان زنده و فعال (خودم از آثار دو تنشان، یعنی و. س. نایپل و بارگاس یوسا، چند ترجمه کرده ام) مرتب در تماس باشیم که آن هم داستان دیگری است.

■ شما به عنوان مترجم بیشتر تمایل به ترجمه آثار چه نویسندگانی دارید؟

که عمق و ژرفای این دو مبحث را دریابند. در این جا من نمی خواهم وارد بحث معنایی شوم، یا وانمود کنم که در این باره خیلی بیشتر از دیگران می دانم - به هیچ وجه - بل که می خواهم موضع خودم را در قبال توجه چنین آثاری مشخص کنم و به پرسششان پاسخ بگویم. در نظر من، این موضوع مطرح است: در حالی که ما طعم مدرنیته را نجشیده ایم و بازتاب اندیشه مدرنیته، چه در حوزه آثار ادبی و چه در حوزه هنری و فلسفی و مانند اینها جسته گریخته و ناقص ترجمه شده، و در بسیاری موارد جامه زبان پارسی بر تن نکرده، چه گونه می توان آثار پست مدرنیسم را درک و جذب و هضم کرد؟ البته زحمت مترجمان این آثار مأجور باد، اما من نوعی که با آثار عمده فلاسفه غرب، مثلاً از کانت برسیم به هگل و نیچه و سپس هایدگرو... از راه ترجمه اطلاع درستی ندارم، چه طور می توانم دریدا و هابرماس و دیگران را دریابیم؟ (بگذریم از این که تجربه اجتماعی غرب را هم از سر نگذرانده ایم. تازه، وای به وقتی که مترجم هم اشراف چندانی به این مباحث نداشته باشد و از پستوانه تلمذ در مکتب فلاسفه مدرنیته بی بهره باشد و به قول معروف: کمیتش بلنگد.

آثار ایرانی را باید مترجمان کشورهایی که به این آثار نیاز دارند، ترجمه کنند

■ درباره ترجمه آثار ایرانی به زبان خارجی و اهمیت این کار توضیح دهید.

□ به نظرم آثار ایرانی را باید مترجمان کشورهایی که به این آثار نیاز دارند، ترجمه کنند، همان طور که ما هم هر چه را می خواهیم و توانمان قد می دهد، از آنها ترجمه می کنیم. نباید در این زمینه دستپاچه شد و به اقدامات شتابزده دست زد. به نظرم صحیح نیست که ما آثار خودمان را برای آنها ترجمه کنیم (بدیهی است که بحث درباره آثار ادبی است، وگرنه در زمینه های دیگر بیشتر نیازمند گرفتیم، نه دادن). چون نه نیازشان را درک می کنیم و نه (هر قدر هم که ادعا داشته باشیم) به ظرافت و ریزه کاریهای زبانشان مسلطیم (که هزار نکته باریکتر از مو این جاست). مگر کسی یا کسانی از ما باشند که از دوران کودکی در بینشان زیسته اند و ارتباطشان با این طرف هم زنده و پویا مانده و ظرافت و تحولات هر دو زبان را به جان آزموده باشند. این دسته کیمیا هم راه خود را پیدا می کند و طبعاً راه حل مشکلات خود را هم می یابد. من که این گوشه جهان نشسته ام، بهتر است قنچ زین را بگیرم (اسب سواری پیشکشیم)! تصور بفرمائید که یک مترجم انگلیسی کارهای برای مثال: لارنس را برای ما ترجمه کند! مثال روشنتر بعضی آثار روسی است که بنگاه پروگرس به فارسی ترجمه کرده. آنهایی که آشنائی دارند، می دانند کارها چه خشک و بیروح از آب

□ به نظرم جواب این سؤال را قبلاً، بخصوص ذیل سؤال چهارم داده ام.

■ چه گونه از قوت و ضعف آثار خود مطلع می شوید؟

□ اولین داور سختگیر خودم هستم که هنگام مقابله و بازخوانی هر چه بتوانم کار را صیقل و تراش می دهم و ضمن برطرف کردن نقاط ضعف از نقاط قوت و زیبایی کار لذت می برم، اما مثل هر کس دیگری دانش - اگر باشد - و توانم محدود است، و بنابراین از برادرها (در حال حاضر از یک برادر) و دوستان همدمی که داشته ام و دارم، یاری می طلبیده ام و یاری می طلبم و گاه بر گردنشان گذاشته ام که کار را یک دور - و بعضی وقتها قسمتی از آن را - بخوانند و ایرادهایش را بگیرند یا بگویند: در این صورت، اگر جا داشته باشد (یعنی نوع کار مناسب است) من به اصلاح آن می پردازم تا خودم را ارضای کند. من از جاب اثر هم دوستان دور و نزدیک نظروانی می دهند و گاه ایرادهائی می گیرند و با این که از برخی خواسته ام ایرادها را بنویسند، تا امروز که نزدیک به بیست سال از کار حرفه ای ام می گذرد، هیچ کس چنین محبتی نکرده است.

■ نظرتان را درباره آثار ترجمه شده در حوزه مدرنیته و پسا مدرنیته بیان کنید.

□ در این باره این روزها زیاد بحث می شود و خیلیها نظر می دهند - حتی در برخی موارد وسیله تفاخر شده است - بی آن

درآمده اند.

■ اگر در ترجمه به تجربیات خاصی دست یافته اید، آنها را بیان فرمائید.

□ هنوز این موقعیت را برای خود قائل نیستم.

■ نظرتان درباره امانت در ترجمه با توجه به هنجارها و قوانین حاکم بر جامعه ایرانی چیست؟

□ پای بحث امانت در ترجمه که به میان آید، احساس می‌کنم روی لبه تیغ راه می‌روم. امانت، بخصوص در ترجمه ادبی، این است که در عین یاد نبردن این نکته که اثر عصاره جان دیگری است، پس بیایید حرف او را بی دخل و تصرف به زبان مقصد انتقال دهیم (دیدم ام که برخی مترجمان هر وقت ذوقشان گل کند، به سبک دوبلرهای فارسی، بخصوص در گذشته، مطلبی به حرف نویسنده می‌افزایند، یا بیهوده از آن می‌کاهدند. من کار این دسته را جدی نمی‌گیرم). طبیعاً می‌توان با درک و دریافت خود از ذهن و زبان نویسنده در واژگان تغییراتی داد، و این همان لبه تیغ است که گفتم، و یافتن آن کاری است دشوار و بسته به ذوق و مهارت و استعداد مترجم. اما بحث هنجارها و قوانین (به قول شما) بحث دیگری است.

در عین این که همه می‌دانیم برخی امکانات رسانه‌ای امروز (مثل ماهواره و کامپیوتر) در دسترس جوانان است و گاه از مسائلی که نباید بدانند از من و شما هم آگاه‌ترند؛ من در نوشتار تا حدی به حجب و حیا معتقدم، نه آن قدر که از طرف دیگر بام بیفتیم. اما نویسندگان امروز غرب گاه بعمد و گاه با گوشه چشمی به بازار (قدیم‌ترها را نمی‌گویم که عموماً با ساختار داستان‌شان پیوند می‌خورد) بپیورده و عریان می‌نویسند و بسیاری بر این عقیده‌اند که هر چه بیشتر پنهان کنیم، لطمه‌اش بیشتر است و اصولاً به هر آنچه در خفاست، اگر نیشتر نزنیم، چرک‌هایش به عفونت می‌انجامد و مترجم این جانی می‌ماند که چه کند. این آثار بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که می‌شود بدون لطمه به ساختار اصلی چند کلمه یا جمله یا حتی پاراگراف را حذف کرد و باقی داستان را سلامت پیش برد، و دسته دیگر که اگر چنین حذف‌هایی در آن صورت بگیرد، به ساختارش لطمه‌ای جبران‌ناپذیر می‌خورد. بنابراین از دسته دوم باید یکسره چشم پوشید تا شرایطش مهیا شود و شاید نسل دیگری دست به ترجمه‌شان بزند؛ این امر به نظرم غبنی است عظیم. از این دسته کارها همیشه آرزوی ناکام من ترجمه‌متن کامل «این ناقوس عزای کیست» و «باغ عدن» از همین‌گویی، «دونا فلورا و دو شوهرش» از ژورژه آمادو، و دو سه رمان از ماریو بارگاس یوسا است.

مجموعه آثار ترجمه شده مهدی غبرائی

- ۱- «کودکی نیکیتا»، الکسی تولستوی، آبان ۶۱، نیلوفر ۲.
- ۲- «درسواوزالا»، ولادیمیر آرسنیف، شهریور ۶۲، نیلوفر ۳.
- ۳- «تربیت اروپائی»، رومن گاری، اسفند ۶۲، نیلوفر ۴.
- ۴- «مزدور»، هوارد فاست، شهریور ۶۳، الفبا ۵ «لیدی ال»، رومن گاری، دی ۶۳، نیلوفر ۶ «میعاد در سپیده دم»، رومن

گاری، مرداد ۶۵، نیما ۷ «سزیمین و مردم کامبوج»، دیوید.

پ. چندلر، تیر ۶۷، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی ۸- «راهنما»، ر.ک. نارایان، مهر ۶۸، تندر ۹- «دل‌سگ»،

میخائیل بولگاکف، اسفند ۶۸، مرکز فرهنگی هنری اقبال ۱۰- «پرنده خارزار»، کالین مکالو، خرداد ۶۹، نیلوفر ۱۱- «عشق و

مرگ در کشوری گرمسیر»، شیوانی پل، تیر ۶۹، نشر قطره ۱۲- «کارشناس»، ر.ک. نارایان، شهریور ۶۹، کتابسرای بابل

۱۳- «چارلستن»، الکساندرا ریلی، تیر ۷۳، چکاوک ۱۴- «خانه‌ای برای آقای بیسواس»، و.س. نیپل، فروردین ۷۷،

نشر فرزانه ۱۵- «ویلیام فاکنر (آثار و احوال)»، ویلیام اوکانر،

اردیبهشت ۷۷، نسل قلم ۱۶- «مارک توین (آثار و احوال)»،

لوئیس لیبری، آذر ۷۷، نسل قلم ۱۷- دوره ۶ جلد متنهای

کوتاه شده ادبیات کلاسیک برای نوجوانان، نشر مرکز: «داستانهای اسرارآمیز و تخیلی»، آلن پو / «درنده باسکرویل»،

کنان دوئل / «الیور توئیست» چارلز دیکنز / «شهردار

کاستربریج»، تامس هاردی / «دو صندوقچه طلا» چارلز دیکنز /

و «بلندیهای بادخیز» امیلی برنته.

۱۸- «تانگوی تک نفره (زندگینامه آنتونی کوئین)»، آنتونی

کوئین - «دانیل بسنر»، مهز ۷۷، نشر مرکز ۱۹- «واقعیت

نویسنده»، ماریو بارگاس یوسا، فروردین ۷۸، نشر مرکز ۲۰-

«خیابان میگل»، و.س. نیپل، فروردین ۷۹، نشر شادگان

۲۱- «موج آفرینی (مجموعه مقالات)»، ماریو بارگاس یوسا،

پائیز ۷۸، نشر مرکز ۲۲- «همفزی بوگارت (در جست و جوی

پدرم)»، استیون بوگارت، زمستان ۷۸، نشر شالوده ۲۳-

«کوری»، ژوزه ساراماگو (برنده جایزه ادبی نوبل ۹۸)،

فروردین ۷۹، نشر مرکز

مجموعه آثار منتشر نشده

۲۴- «مهاجران»، هوارد فاست، نشر چکامه ۲۵-

«مرگ خواب»، ویلیام فاکنر، در دست ویرایش ۲۶- «وقتی به باد

منی» (مجموعه داستان)، ارسکین کالدول، معیار ۲۷-

«هاکسلی وارول» (نقد تطبیقی «دنیای قشنگ تو» و «۱۹۸۴»)،

جنی کالدر ۲۸- «درآمدی بر روندهای چاپ» ۲۹- «درآمدی بر

مطالعات ارتباطی»، جان نیسک، مرکز رسانه‌ها ۳۰- «دفترهای

مالده لائوریس بریگه»، راینر ماریا ریلکه، دشتستان ۳۱-

«غربی کردن جهان»، فردینان دوتوش، مؤسسه مطالعات

تاریخی ۳۲- «اینکمار برگمان» (تحلیل فیلم)، رابین وود ۳۳-

«شوهر دلخواه»، ویکرام ست، چکاوک ۳۴- «بلم سنگی»، ژوزه ساراماگو، هاشمی.

■ پانویس:

۱- در این فهرست کتابهایی که با دیگران ترجمه شد و آهائی که به نامی غیر از نام خود منتشر شده، همچنین مقاله‌ها و قصه‌های چاپ شده در مطبوعات و ویرایش بیش از ده کتاب به حساب نیامده است.

۲- شماره‌های ۳۰ و ۳۲ طی یکی دو ماه آینده منتشر می‌شوند.